



نجمه منصوری

و دل آدمیزاد گاهی  
به نگاهی  
به لبخندی  
به عقربه ی ساعت  
بخیر است

این بهار چه بهار خشکی است  
و شب اعترافی طولانی مدت  
است  
و روز همین قدر زندگی مبهم  
است



مجتبی دامی

بنما نظری که مرغ پرسته منم  
ارام دلم به عشق وابسته منم  
بشکن قفس و حصار ازادم کن  
از گوشه نشین ماندن دل خسته منم  
ازاد و رها با تو شوم ای شیدا  
در حد جنون عشق دل بسته منم  
اسرار درونم شده ان گنج گران  
بانی بنای راز سر بسته منم  
برخیز و قیامتی دگر برپا کن  
بی حس جنون جلوه ی بشکسته منم



امیر امیرنیا

برسرکوی خرابات گذاری دارم  
باخرابات نشینان سروکاری دارم  
تانیفتاده کمان از کف وتیر از ترکش  
اندراین وادی پرنقش شکاری دارم  
به امیدی که مگر وصل گلی دست دهد  
چندروزی به چمن خدمت خاری دارم  
تامگرچاره ی درد دل دیوانه کنم  
دست درسلسله ی زلف نگاری دارم  
صحبت خلق جهان جمله پریشانی هاست  
جهد کن جهد کزین جمع کناری دارم  
لشکر فتنه ز هرسو پدید است «امیر»  
گرد خود از کرم خویش حصار ی دارم



خجسته ناطق

**شورش عشق**  
پر پرواز ندارم چه کنم باز امشب  
نتوانم که کنم سوی تو پرواز امشب  
دست و پا بسته گرفتار و اسیر قفسم  
کی توانم که شوم با تو هم آواز امشب  
جلوه ها می کنی و غافلی از دلشدگان  
شده ای از چه سبب خانه برانداز امشب  
شورش عشق تو و حسرت ناز نگهت  
طبع پرشور مرا کرده غزل ساز امشب  
با دوصد ناز بیا باز پیرس از حالم  
تا کنم عقده دل پیش دلت باز امشب



محمود شیربازو

تو اینجائی  
در جزیره ی سرگردان قلبی  
که در برمودای بهت آلود نگاهت  
حیران و سرگشته است  
تو ضربی بی از عشقی ×  
که بر آستان دلم  
تقسیم شده ای ÷  
من تا غایت بودنت  
جمع میشوم +  
و در همه ی نبودت منها -  
در مورب پر چین چشمانت  
قایق قلبم را رها می کنم  
می سپارم خودم را  
به هر چه بادا باد  
به امواج وحشی عشق  
به گله های سرکش ماهی  
و به قلاب دلفریب پناحت  
پارو میزنم ؛ پارو ...  
تا لنگرگاه بوسه هایت  
تا ساحل امن آغوشت



اهورا رحیمی

صبح زرین کدام تابش خورشید می زد  
به غم پنجره ی بی خیرم  
تاج رخسندگی از روح نگاه  
سوق می دادا به یک بوسه ی داغ  
من در اندیشه ی نور بیدارم



گفته بودی که جهان دایره ای تو خالیست  
عشق بازیچه ی یک شیطنت پنهانی ست  
بین چشم توومعشوق فقط بیخوابیست  
نیمه ای از نفس در نفسش زندانی ست  
گفته بودم که چه دردیست از این شیرین تر  
خوش تر از عالم مستی، تو بگوهر جا هست؟  
این که با معجزه اش روح از این تن برود  
بهتر از عشق هوایی به سردنیا هست؟

گفته بودی که مرا دوست نداری اما  
هر دم و بازدمم عطر تو را داردو بس  
هیچ حالی و هوایی نتواند ببرد  
حسرت پنجره را از دل غمگین قفس  
گفته بودم که دلم تا ته دنیا با توست  
خط بخط تا غزلم جان به لبانش دارد  
تازمانی که هوا از تو نفس می خواهد  
شعر من قافیه ی چشم تو را میخواند



فرزانه الله یاری

**منتظر داستان و اشعار شما هستیم**  
لطفاً مطالب خود را با درج شماره تلفن به دفتر روزنامه یا آدرس الکترونیکی ذیل ارسال نمایید. ضمناً روزنامه در ویرایش مطالب ارسالی، آزاد است و مطالب ارسالی برگشت داده نمی شود.  
toloudaily@gmail.com  
کارشناس (این شماره) سرویس ادبی-هنری: محمود شیربازو